

منابع معرفت‌شناختی ارزش‌ها

آفرین قائمی*

کریم خانمحمدی**

چکیده

تاریخچهٔ مباحث معرفت‌شناختی را بسان اغلب علوم، به یونان باستان و طرح آن توسط افلاطون و ارسطو در فلسفهٔ خویش باز می‌گردانند، در حالی که طبق آیات قرآنی، مباحث تعلیم و تعلم هم‌زاد بشر بوده و اول معلم وی، خود خداوند متعال و سپس ملائکه بوده‌اند. تعالیم مبنایی إله است که ریشهٔ همهٔ ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی انسان را مستحکم و فراگیر نموده است. این تعالیم مبنایی ممکن است هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه و یا ارزش‌شناسانه باشند.

تحقیق حاضر که با استفاده از روش اسنادی و به صورت تحلیلی، با هدف تعمیق بینش دینی و توسعهٔ تحقق ارزش‌های شیعی در جامعهٔ جهانی تدوین یافته، برای رعایت اختصار، بر مبنای معرفت‌شناسانه متمرکز گردیده است. انسانی که به امکان تحصیل علم و یقین، از مجراهای معرفتی متعددی مثل فطرت، عقل کلی، وحی و شهود و الهامات، علاوه بر حس و تجربه معتقد باشد، در گرایش و روش و منش کاملاً متمایز از شخصی عمل می‌کند که تجربه‌گرا بوده و در نهایت، پذیرای عقل‌ابزاری است؛ زیرا این مجراهای مضاعف، دریچه‌هایی را بر بشر می‌گشایند و بالتبع ارزش‌هایی را تولید می‌کنند که تجربه و عقل‌ابزاری از دستیابی بدان‌ها محروم است. در نتیجه، سرانجامی که یک مسلمان متعهد در پیش می‌گیرد، بسی متفاوت از عاقبتی است که در انتظار تجربه‌گرا یا عقل‌گرای تجربی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: تجربه، عقل کلی، وحی، فطرت، یقین، ایمان، الهامات غیبی.

مقدمه

اخلاقی؛ یعنی اصول و قواعد اخلاقی عام و کلی؛ ۳. تبیین کلی مصادیق ارزش یا ضدارزش.

با دقت در مطالب ارائه شده در متون اسلامی، در زمینه ساختار انسان، وی دارای نفس مجرد (من علوی) و بدن مادی طبیعی (من سفلی) است که هر دو دارای دو نیروی «عالمه و ذراکه» و «عامله و محرکه» می‌باشند. نیروی ذراکه بدن با مرکزیت مخ، حواس خمسسه و عواطف، و نیروی محرکه آن، غرایزی است که بین انسان و حیوان مشترک می‌باشد. اگر انسان در همین حد از معرفت و تحریک بماند و بدان قانع باشد، در حد حیوانیت مانده، بلکه از حیوان نیز پست‌تر (بهیمه‌تر یا درنده‌خوتر) (فرقان: ۲۳-۴۴) می‌گردد. ملحدان تجربه‌گرا یا متدینان دنیاپرست در این دسته جای می‌گیرند.

نیروی ذراکه نفس با مرکزیت قلب، عقل کلی استدلالگر، کشف و شهود و الهامات الهیه؛ و نیروی محرکه آن فطرت و گرایش‌های من علوی است. روشن است که ارزش‌ها و ضدارزش‌های جسمانی - دنیوی، متفاوت از ارزش‌ها و هنجارهای روحی - معنوی و اخروی است. برای کسی که منکر تجرد روح و بقای ابدی آن و ثواب و عقاب اخروی باشد، تنها یک‌سری تمایلات و ارزش و ضدارزش مطرح است و در موارد تراحم، با ملاک «سود و رفاه بیشتر» یکی بر دیگری گزینش می‌شود؛ مثل تراحم لذت سیاحت‌گری با لذت تن‌آسایی!

لکن آنکه به تمایلات علوی روحی و معنوی نیز توجه دارد، غالباً بین این دو سری گرایش‌ها و تمایلات خود (من علوی و سفلی) درگیر نزاع و کشمکش می‌باشد. اگر تمایلات نفسانی - حیوانی غالب آیند، بسان گروه قبل می‌ماند (در حد یک حیوان، بلکه پست‌تر)؛ لکن اگر تمایلات علوی فاتح آیند، انسان به تدریج مدارج

با اینکه پژوهش‌های فلسفی، روان‌شناختی و فیزیولوژیکی، معرفت ما را درباره «آگاهی» به طور چشم‌گیری افزایش داده‌اند؛ اما هنوز هم تبیین کم و کیف آن در حاله‌ای از ابهام می‌باشد. از جمله محدودیت‌های روان‌شناسی اخلاق، تمرکز بر جنبه‌های مکانیکی و نه جنبه‌های درونی یا کیفی ادراک، تفکر، قصد و عاطفه اخلاقی است. روان‌شناسی اخلاق درصدد کشف این است که حالات ذهنی عامل‌ها چه کارکردی ایفا می‌کنند؟ این محدودیت شبیه همان محدودیتی است که فلاسفه در مورد بررسی علمی آگاهی، به عنوان بخشی از بررسی واقعیت‌ها از یونان باستان تاکنون در آن غور نموده و آراء گوناگون، بلکه متناقضی ارائه نموده‌اند.

علاوه بر ابهام در ماهیت شناخت، مشکل عمده محافل علمی غیردینی عبارت است از انحصار ادراک در حس و تجربه و در نهایت، عقل‌ابزاری که تنها در خدمت تجربه و جسم انسان باشد. فلسفه مادی‌گرای غرب عقل کلی استدلالگر، الهام و شهود، فطرت، وحی الهی را به عنوان منابع معتبر شناخت پذیرا نمی‌باشد، بلکه افراط‌گرایان تجربی، شک‌گرا نیز هستند؛ یعنی داده‌های حس و تجربه را نیز مفید علم یقینی نمی‌شمارند. به همین جهت، باب شناخت بسیاری از حقایق هستی را بر خود بسته و معیار و ملاک ارزیابی در مسائل ارزش و ضدارزش را صرفاً رفاه، لذت، امنیت، آزادی (حیوانی)، تن‌آسایی و مانند اینها قرار داده‌اند؛ زیرا علاوه بر انکار ماوراءالطبیعه، روح مجرد باقی را نیز برای انسان قایل نمی‌باشند.

مراد از امور ارزشی نیز ممکن است مختلف باشد؛ از جمله: ۱. «احکام ارزشی»: به معنای توصیفی؛ یعنی اتصاف عینی یک فعل یا فاعل خاص به حسن یا قبح؛ ۲. «وظایف ارزشی»: باید‌ها و نباید‌های هنجاری و

شدیدی برقرار است، نمی‌توان به نیازهای طبیعی جسمانی که سبب صحت و بقا و نیرومندی آن می‌گردد بی‌اعتنا بود. به همین جهت، اسلام از یک‌سو، بر تحصیل علوم، از جمله علوم تجربی، تشویق و ترغیب می‌نماید و از سوی دیگر، با رهبانیت و ریاضت‌های بودایی و صوفیانه که مستلزم سرکوبی کامل یا بخشی از غرایز می‌باشد، به شدت مخالفت می‌نماید.

اما از سوی دیگر، اگر ارضای غرایز جسمانی در اولویت قرار گیرند، انسان را اسیر ناسوت کرده، از سیر ملکوتی بازمی‌دارند یا آن را کُند می‌نمایند. پس ضروری است که به نیازهای جسمانی - دنیوی در حد رفع نیاز بسنده شده و به امور روحانی - معنوی اصالت داده شود تا روح نیز پرورش بیابد. به عبارت دقیق‌تر، اصالت را باید به روح و معنویات داد، نه به تن و امور دنیوی. بنابراین، تن و قوای آن نیز باید در اختیار تعالی روح و مرکب سیر ملکوتی وی مورد استفاده قرار بگیرند.

رساله حقوق امام سجاد علیه السلام بهترین راه کارهای به خدمت‌گیری قوای جسمانی برای تعالی روح را به نوع بشر خواهان ترقی و کمال آموزش می‌دهد. در یک جمله، با رعایت تقوای الهی می‌توان همه قوای انسان را در جهت رسیدن به مقام خلافت الهی به کار گرفت؛ یعنی اگر به کارگیری اعضا و جوارح (حواس خمس) در چارچوب حلال الهی باشد و از موارد منهی باز داشته شود، ارزش‌های موردنظر تجربی نیز در راستای تعالی انسان واقع شده و ارزش اخلاقی - الهی نیز می‌یابند، وگرنه در منظر دین و بلکه انسانیت، ضدارزش محسوب می‌شوند و بعکس، چه بسا ضدارزش‌های تجربی، مثل: انفاق، مساوات، ایثار، دستگیری مستمندان بدون هیچ چشم‌داشتی که در منظر انسان متعالی دینی، عین ارزش و عامل کسب ارزش‌های برین می‌باشند.

انسانیت را طی نموده، از حیوانیت خارج و با مجردات هم‌سلک شده و در نهایت، خداگونه (خلیفه‌الله) می‌گردد. نقش عقل (علاوه بر درک کلیات)، قضاوت و تعدیل غرایز برای غلبه قوای من‌علوی انسان است. از آنجاکه گرایش‌های غریزی قوی هستند، وحی نیز در این راستا مددکار عقل شده، فطرت را بیدار و شکوفا می‌نماید و با ترغیب به کسب ثواب‌های پایدار اخروی، سبب غلبه عقل بر غرایز و تعدیل آنها می‌شود. بالتبع نفس از ناسوت به ملکوت عروج نموده و نگرشی و بلکه وجودی ملکوتی را کسب می‌نماید. این ارتباط، معلوماتی‌شگفت‌آورد در اختیارش می‌نهد که در اختیار افراد عادی نمی‌باشد و اموری برایش ارزش می‌شوند که برای دیگران قابل طرح نمی‌باشند.

نوشتار حاضر تنها در پی پاسخ به این پرسش اصلی که مبانی معرفت‌شناسانه ارزش‌ها از منظر اسلامی کدام‌اند؟ در ضمن، به سؤالات فرعی مرتبط با رابطه هر یک از مجاری ادراکی بشر با تمییز و شناخت ارزش‌ها از ضدارزش‌ها و عمل به ارزش‌ها نیز پاسخ داده خواهد شد. لکن باید توجه نمود که تحلیل مبسوط مجاری ادراکی آن‌قدر وسیع است که بررسی آن چندین جلد کتاب را پر کرده و چه بسا از عهده یک نویسنده خارج است.

تجربه

مجاری ادراکی حسی اولین ابزار شناخت هستند که انسان را با پیرامون خود مرتبط می‌نمایند. تجربه و آزمون در خدمت جسم و امور جسمانی و تسخیر طبیعت برای رفاه و التذاذ و بهره‌مندی بیشتر از آن می‌باشد. ارزش‌ها و ضدارزش‌های تجربی نیز لاجرم در همین راستا ارزیابی می‌شوند. صحت و سلامت، شادابی و طراوت، التذاذهای شهوی جنسی یا خوراکی و پوشاکی، همه از این قسم می‌باشند. از آنجاکه بین روح و جسم ارتباط و تعامل

عقل

در روایات، کارکردهای مختلفی مثل: اطاعت و عبادت خداوند متعال، انجام دادن واجبات و ترک نمودن محرمات، غلبه بر هوا و هوس، آینده‌نگری، مدیریت زمان، تخلیه رذایل و تحلیله به فضایل، معرفت‌الله و حجج‌الله، صبر و استقامت بر حق و حقیقت، ارزش‌مداری و پرهیز از ضدا ارزش‌ها و نابهنجاریها، اقتصاد و اعتدال در زندگی، تعلیم و تعلم، شناخت حقایق هستی و امثال اینها نسبت داده شده است (کلینی، ۱۳۶۵، کتاب العقل و الجهل؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، کتاب العقل و الجهل؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۳، ج ۵).

البته می‌توان بنا به تقسیم حکمت به عملی و نظری، همه را در دو قسم دریافت‌های مرتبط با شناخت حقایق هستی؛ و شناخت‌های مرتبط با عملکرد انسان و تصمیم‌گیری وی در مقام عمل، پس از تشخیص خیر و شر و حسن و قبح جای داد. بنا به ارتباط وثیق بایدها و نبایدها با هست‌ها (و تبعیت احکام شرعی از مصالح و مفاسد واقعی) باید گفت: شناخت حقایق هستی نیز در واقع، مقدمه و پیش‌نیاز شناخت ارزش‌ها و هنجارها از ضدا ارزش‌ها و نابهنجاری‌هاست.

در اینجا تنها به ذکر سه نمونه از روایات که بیشتر با موضوع نوشتار حاضر مرتبط می‌باشد، بسنده می‌گردد: امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند با چیزی بهتر از عقل پرستش نشده است» (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۲۱). همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عقل گوهری است که به وسیله آن خداوند پرستش می‌شود و بهشت‌ها به دست می‌آیند» (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۱۱). امام کاظم علیه السلام نیز می‌فرماید: «خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار، رسولان، پیامبران (مبلغان) و امامان علیهم السلام هستند و حجت پنهان، عقول مردم می‌باشد» (همان، ص ۱۹).

لغت‌شناسان برای واژه «عقل» معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند؛ مثل: رشد، خرد، قوه و استعداد درک و آگاهی، ضد حماقت و جهل، جلوگیری و کنترل‌کننده غرایز، قلب، قوه تمییز، تأمل در کارها، قلعه و حصن، و حبس کردن. آنچه در اینجا مراد است، اینکه عقل عبارت است از: «بخشی از نفس انسان که نیروی کنترل‌کننده غرایز و هدایتگر آنها با نیروی تمییز خوب و بد یا مفید و مضر و نیز تبیین حقایق با داده‌های حسی و استدلال‌های منطقی و کلی است. همین نیروی توجیه‌گر انتخاب و اعمال اراده انسان می‌باشد و سبب تفاضل انسان بر سایر مخلوقات، حتی ملائکه می‌گردد.

خصوص واژه «عقل» در قرآن کریم به کار نرفته است، ولی مشتقات آن مانند «تعقلون» و «یعقلون» قریب ۵۰ بار در این کتاب مقدس به کار رفته و گاه از عقلا با تعبیر همچون «اولی‌الالباب»، «ذی‌الحجر»، «اولوالالباب»، «اولوالابصار» (بقره: ۱۷۱؛ انفال: ۲۲؛ یونس: ۱۰۰) یاد شده است. در منظر قرآن کریم، اصل تعقل و تفکر (خردورزی) یک ارزش انسانی است، تا آنجا که عدم آن سبب سقوط از انسانیت است.

جایگاه عقل در تشخیص و تمییز خوب و بد و تفکر در مبدأ و معاد، در روایات اسلامی تا آنجاست که به دلیل اهمیت و کثرت روایات وارده در این زمینه، اولین کتاب حدیثی اصول کافی مرحوم کلینی و نیز بحارالانوار مرحوم مجلسی، «کتاب العقل و الجهل» می‌باشد و کتاب عرفانی - اخلاقی امام خمینی رحمته الله علیه با عنوان جنود عقل و جهل تنها پیرامون یکی از همین احادیث نگارش شده است! فلسفه اسلامی نیز به جهت عملکرد عقل است که به دو بخش «حکمت عملی» و «حکمت نظری» تقسیم شده و در اصول استنباط مسائل فرعی فقهی، هم‌عرض نقل و اجماع، از منابع معتبر استنباط به حساب آمده است (علیدوست، ۱۳۸۱، ص ۱۵-۱۸).

آن متولد می‌شود، لکن با توجه و عنایت، باید شکافته (شکوفه) و بارور گردد تا خود را بنمایاند. اینها سبب خداشناسی، خداجویی، شناخت خوبی از بدی، التزام به خوبی‌ها و کمالات و میل به کاملان از یکسو، و اجتناب از بدی‌ها و عیوب و نقایص و تنفراز بدکاران از سوی دیگر، می‌گردد. این گرایش‌ها و بینش‌های فطری بن‌مایه اغلب فعالیت‌ها و تلاش‌های اخلاقی و علمی انسان محسوب می‌شوند که با توجه و تمرین و عنایت، به نهایت فعلیت خود رسیده و انسانیت انسان تحقق یافته و از سایر حیوانات متمایز می‌شود. امور فطری در همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها و سرزمین‌ها و نژادها، یکسان وجود دارد؛ لکن نمودها و جلوه‌های آنها ممکن است متفاوت و مختلف باشد. مثلاً، گرایش به پژوهش و حقیقت‌جویی در همه انسان‌ها وجود دارد، اما هر عالمی در یک رشته جزئی علمی متمرکز می‌شود.

نیز در همه ملل احترام به بزرگان و تکریم علما وجود دارد، اما در هر جامعه‌ای متناسب با فرهنگ و آداب و رسوم همان منطقه بروز و ظهور یافته و اعمال می‌شود. در عین حال، ممکن است شیاطین یا غلبه غرایز حیوانی و هوا و هوس، مانع عمل بر طبق اینها گردند؛ مثل: اجتناب از تحصیل علم در پی تنبلی و دون‌همتی یا ظلم به دیگران به خاطر حرص و طمع.

از فطریات در تعالیم یونانی و مسیحی و غربی با تعبیر «قانون طبیعی» یاد شده است. قانون طبیعی در مغرب‌زمین دارای سابقه‌ای طولانی است. مراد از قانون طبیعی، دریافت عقل عملی بشر است که بر اساس آن، بخشی از رفتار انسان در زندگی تنظیم می‌شود. این قانون مبنای تأملات عقلی در باب اخلاق، حقوق و سیاست و به‌طور کلی در باب علوم اجتماعی به‌شمار می‌رود. چنین معروف است که پولس قدیس نخستین فردی بود که

این همه کارکرد از آن «عقل کلی مطرح در نزد الهیون» می‌باشد؛ نه از آن «عقل ابزاری تجربه‌گرایان» که عقل را به تیشه‌ای در دست یک نجار یا بنا تنزل داده و آن را در خدمت دنیا و تن می‌شمارند و بس! ارزش و هنجار عقل ابزاری مادی‌گرا، در حدّ یک حیوان تنزل دارد و از منظر الهی ضدارزش محسوب می‌شود؛ درحالی‌که ارزش و هنجار عقل کلی، انسان را از ناسوت طبیعت به اوج ملکوت صعود و عروج می‌بخشد و انسان را به جایگاه واقعی‌اش در نظام هستی، یعنی مقام خلافت الهی سوق می‌دهد.

فطرت

برخلاف برخی پندارها، طینت انسان خالی از هرگونه گرایش و بینش نیست، بلکه نفخه الهی سبب شده که روح الهی، یک‌سری بینش‌ها و گرایش‌هایی را برای انسان به ارمغان آورد که از آن در اصطلاح ابتکاری قرآن، به «فطرت» تعبیر می‌شود؛ آموزه‌ای که خلأ آن در سایر مکاتب معرفتی، انسان‌شناسی، اخلاقی و کلامی غیراسلامی به طور محسوسی، مشهود است. این عطیه الهی یکی از مهم‌ترین تمهیدات تشخیص ارزش‌ها و هنجارها از غیر آن و عامل وصول انسان به مقام عظمای «خلافت الهی» است. پس بسی بجاست که با بازشناسی کارکردهای این عطیه، بتوانیم از این نیروی خداداد استفاده بهینه را بنماییم. چنان‌که امتیاز آموزه‌های اسلامی بر سایر تعالیم، با همین بازشناسی بسی روشن‌تر خواهد شد.

فطرت از ریشه «فطر» به معنای شکافتن و پاره کردن از طول و انفطار به معنای شکاف برداشتن می‌باشد؛ فاطر به معنای خالق نیز بدان جهت است که خالق با ایجادش، عدم را می‌شکافد و موجودی را به منصفه ظهور می‌رساند. مراد از «فطرت انسانی» یک‌سری گرایش‌ها و بینش‌هایی است که بدون اکتساب در نهاد هر انسانی نهاده شده و هر انسانی با

قانون دارد، به طوری که قانون ناعادلانه به هیچ وجه قانون نیست. آکوئیناس برای قانون طبیعی سه ویژگی برمی شمارد: شمول، ثبات و دوام (ر.ک: طالبی، ۱۳۹۰، ص ۷۸۶۱).

امام خمینی علیه السلام می فرماید: «تمام احکام آسمانی و آیات باهرات الهی و دستورات انبیای عظام و اولیای کرام، از جمله حج، بر طبق نقشه فطرت و طریقه جبلت بنا نهاده شده و تمام آنها دارای دو مقصد است: یکی استقلال؛ یعنی توجه دادن فطرت به کمال مطلق و شئون ذاتیه و صفاتی و افعالیه او و دیگری، عرضی و تبعی است؛ یعنی متفر ساختن فطرت از دنیا و طبیعت (موسوی خمینی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۳-۱۶۴).

به طور کلی، می توان انواع روابط میان اخلاق و فطرت را در چهار مقوله قرار داد: رابطه هستی شناسی، رابطه معرفت شناختی، رابطه ارزش شناختی و رابطه انطباق و سازگاری. مقصود از رابطه هستی شناسی آن است که امور فطری روابط مختلفی با بایدها و نبایدهای اخلاقی و خصلت های پسندیده و ناپسند دارد. خصلت های ناپسند می تواند نور فطرت را خاموش سازد و فطرت را دچار خمول نماید و یا خصلت های پسندیده نقش اساسی در شکوفایی فطرت و عدم خمول آن دارد. نوع دیگر رابطه هستی شناسی، رابطه انگیزش میان فطرت و عمل بر اساس ارزش های اخلاقی است و در واقع، پشتوانه و ضمانت اجرای مفاهیم اخلاقی است. اما مقصود از رابطه معرفت شناختی آن است که درک ماهیت و هویت اخلاق و مفاهیم اخلاقی و یا صدق اینها به نحوی وابسته به درک ماهیت فطرت و امور فطری می باشد.

مقصود از روابط انطباقی آن است که فطرت و اخلاق به نوعی بر یکدیگر منطبق می باشند و با یکدیگر سازگاری ویژه ای دارند؛ سرشت و فطرت انسان به گونه ای آفریده شده است که اخلاق پسندیده با او

اولین گام را در الحاق قانون طبیعی به اندیشه مسیحیت برداشت؛ بدین معنا که قانون مشترکی وجود دارد که در طبیعت همه انسان ها حک شده است.

ترتولیان (Tertullian)، یکی از پدران کلیسای اولیه، معتقد بود که قانون طبیعی، هم نظام جهان و هم قیود اخلاقی اراده آزاد انسان هاست. به نظر او، همه انسان ها به وسیله قانون طبیعی دارای معرفت به خدا و معرفت نسبت به خیر و شر هستند. یکی دیگر از پدران کلیسای اولیه، اریگن (Origen)، بر این نکته تأکید می کرد که قانون طبیعی دارای اعتبار مطلق است. هر کس اعتبار قانون طبیعی را انکار کند، مانند یک قانون شکن و دزدی است که به طبیعت خویش آسیب رسانده است.

آکوئیناس (Thomas Aquinas) باور داشت که به خاطر وجود قانون ازلی که در قلب انسان ها از آغاز تولد حک شده است، آنها دارای میل طبیعی به انجام افعال نیک و وصول به غایات مطلوبند. استفاده از عقل طبیعی به شیوه ای طبیعی، یعنی از راه انجام اعمال صحیح، به منظور دستیابی به خیری متوسط یا خیر نهایی، عبارت است از مشارکت در قانون ازلی.

مفاهیم بنیادین و زیربنایی در میان دریافت های عقل عملی در نگاه آکوئیناس، دو مفهوم خیر و شر هستند. خیر عبارت است از آنچه همه به دنبال دستیابی به آن هستند. بنابراین، بنیادی ترین گزاره عقل عملی و قانون طبیعی که بر دو مفهوم خیر و شر مبتنی است، عبارت است از: «کار نیک را باید انجام داد و از بدی باید اجتناب کرد.» مراد وی از خیر، «عقلانیت» است که به همه اعمال فضیلت مندانه توصیه می کند. در میان امور بشری، هر امر که بیشتر مطابق با فرمان های عقل باشد، بیشتر عادلانه است. یکی از شرایط قانون بشری این است که باید از قانون طبیعی اشتقاق یابد؛ زیرا نیروی یک قانون بستگی به مرتبه عادلانه بودن آن

احکام فطری چند ویژگی اساسی دارند: ۱. عمومیت: تجارب اخلاقی افراد میان آنها مشترک است؛ ۲. استقلال: چنین واقعیاتی پیش‌نظری‌اند؛ یعنی از اکتساب یا پذیرش نظریه‌های اخلاقی مختلف، مستقل هستند؛ ۳. قوت: این واقعیات مشترک و مستقل، آن‌قدر قوی هستند که انسان را وادار به فعل خیرات و ترک شرور کنند، نیز از بدیهیات اولیه‌اند و می‌توان از آنها برای ارائه دلیل به نفع یا علیه نظریه‌ای استفاده کرد؛ ۴. ثبات و اطلاق: از آنجاکه این‌گونه واکنش‌های منجر به توصیف و حکم اخلاقی در نوع بشری، که دارای عقل و فطرت سلیم باشد، مشترک می‌باشند، کلیت و اطلاق اخلاق و قوانین هنجاری و ارزشی نیز تثبیت می‌گردد (ر.ک: همان، ص ۱۶۹).

این احکام در قالب بایدها و نبایدهای هنجاری و اخلاقی بیان و به دیگران منتقل می‌گردند. ناگفته نماند که گاه مراحل تجربه اخلاقی و صدور حکم اخلاقی و تصدیق ضرورت التزام بدان، آن‌قدر سریع صورت می‌پذیرد که فرد متوجه طی این مراحل تا صدور فعل اخلاقی نمی‌گردد. مثل اقدام فوری به گرفتن دست فردی که در شرف سقوط از یک پرتگاه باشد. لکن در موارد تراحم افعال ارزشی است که تأمل و مشاوره اخلاقی و مطالعه موقعیت و نتایج و مانند آن، معنا پیدا می‌نمایند. مثلاً، تراحم راست‌گویی با رازداری؛ تراحم امانت‌داری و رد اسلحه با حفظ جان کسی که مورد غضب شخص امانت‌گذار واقع شده است.

در هر دو صورت تفاوتی نمی‌کند که فاعل مستقیماً درگیر فعل اخلاقی باشد یا بخواهد یک فعل اخلاقی را از دیگری مطالبه نموده و در قالب امر و نهی به دیگری (انشاء) آن را ابراز نماید. به لحاظ دیگر، دریافت اخلاقی - چه شهودی فطری سریع و چه همراه با تأمل - غیر از تصمیم‌گیری و تعهد و التزام عملی به احکام اخلاقی است.

سازگاری دارد و اخلاق نکوهیده با آن در تعارض است. چنان‌که نظام تشریح بر نظام تکوین و بالعکس منطبق می‌باشد. فطرت به معنای عشق به کمال با اخلاق به معنای خصلت‌های پسندیده هماهنگی کامل دارد. در واقع، همه فضایل اخلاقی مصادیق و موارد کمال است و در سرشت انسان زمینه‌های لازم برای حرکت به سوی فضایل اخلاقی وجود دارد. به این ترتیب، فطرت به معنای زیربنای ثابت اخلاق و جهت‌دهنده، محرک و انگیزه انسان‌ها به سوی فضایل اخلاقی و هشداردهنده و دافعه نسبت به رذایل اخلاقی مطرح است (ر.ک: رجبی، ۱۳۸۲، ص ۹۹-۱۰۱).

قطعاً چیزی به نام حس و فرمان درونی و عاطفه اخلاقی وجود دارد و ما تجارب اخلاقی را مکرر از سر می‌گذرانیم. این تجارب به گونه‌ای متمایز از ادراکات صرفاً حسی یا صرفاً عقلانی و استدلالی برای ما محقق می‌گردند، که ما این وقایع را به «حسن و قبح» توصیف می‌نماییم. اینها از طریق درون‌نگری مستقیم قابل دسترسی می‌باشند. برای مثال، با تماشای این صحنه که افراد شروری برای سرگرمی، گریه‌ای را به آتش می‌کشند، می‌توان به معنای حقیقی کلمه دید که آنها کار بدی انجام می‌دهند؛ نیز همین که در جاده‌ای کم‌تردد با مجروحی که در کنار جاده رها شده، برخورد کند، خود را متوقف و به یاری وی بشتابد.

همین حس و عاطفه قوی اخلاقی، به صدور «احکام ارزشی هنجاری» و نیز ضرورت «تبعیت» از الزامات اخلاقی منجر می‌شود، تا آنجا که تخطی از آنها انسان را به عذاب جانکاه وجدان دچار می‌نماید و دچار عوارضی مثل: شرم، کتمان و انکار، ندامت، تشویش خاطر؛ یا بعکس، طمأنینه و خرسندی درونی می‌شود. احکام اخلاقی مستقیم با تصمیم پیوند دارند، اما ممکن است فرمان بسیار پیش‌تر از اینکه تصمیم گرفته شود، احساس شود (ر.ک: خدادادی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۵).

التزام به پیگیری اصول و قواعد اخلاقی بسته به اهداف، انتخاب خود فرد و نیز تناسب با موقعیتی است که در آن واقع شده است. نیز افعال و حالات در حسن و قبح، دارای مراتب مختلف و شدت و ضعف هستند (همان، ص ۱۶۷).

وحی و شریعت الهی

پی جویی کمال و دستیابی به قدرت و امکانات بیشتر و نیز دستیابی به وجهت اخلاقی و آرامش درونی، از مهم ترین دغدغه های طبیعی و فطری هر انسانی می باشد. لکن این انسان تعالی طلب در تشخیص راه های وصول بدین مطلوب، همواره حیران مانده و بدون استمداد از راهنمایی های وحی، اغلب به بیراهه رفته و چه بسا در این مسیر ناکام مانده است. با توجه به محدودیت های تجربه، عقل و فطرت و عدم توان تشخیص کامل جزئیات حسن و قبح و ارزش و ضدارزش واقعی انسان، خداوند رحمان و رحیم یک مجرای معرفتی دیگر را برای بشر گشوده است؛ یعنی خداوند آفریننده و پرورنده انسان، ربوبیت تکوینی خود را با ربوبیت تشریحی تکمیل و حجت را بر نوع بشر تمام نموده است.

هدف نهایی هر انسانی رسیدن به بالاترین نقطه کمال و حرکت در مسیر آن است. از آنجاکه بشر در همه زمان ها ضعف خود را در شناخت مسیر نشان داده، ضرورت نیاز به هادیانی الهی که به خوبی راه را نشان دهند و به عبارتی، دست انسان ها را گرفته و به سعادت حقیقی هدایت نمایند، همیشه وجود داشته است. از سوی دیگر، انسان همواره برای طی کردن مسیر کمال و معرفت نیازمند الگوست و این حقیقت با معرفی انسان های نمونه و کامل، نشان داده می شود.

بازنمایی راه از چاه با تشریح واجب و حرام و حلال از یک سو، بازگویی عبرت ها و الگوهای تاریخی از سوی

دیگر، و معرفی انسان کامل عینی و مبلغ شریعت از دگر سو، راه هرگونه بهانه برای کج روی را بر انسان مسدود نموده است. انبیا یکی پس از دیگری ارسال شدند تا با یادآوری خالقیت و ربوبیت اله و نعمات وی، حس شکرگزاری و سایر فطریات نهفته بشر را شکوفا و وی را با تعالیم علمی و عملی خود رهسپار میادین سبقت به رحمت و واسع حق تعالی نمایند تا با وصول به «قرب حق تعالی» تاج کرامت «خلافت الهی» را بر سر نهند. تا اینکه نوبت به خاتم که جامع همه تعالیم پیشینیان و راهگشا تا قیامت کبراست رسید، و با اوصیای ایشان راه هدایت بشر استمرار یافت.

شناخت انسان کامل و آگاهی بر ابعاد شخصیتی و وجودی او به لحاظ الگوگیری از ایشان، بهترین وسیله برای وصول به این هدف و الاست؛ زیرا انسان کامل، انسانی است که تمام ابعاد الهی وجود او به فعلیت کامل رسیده و به این جهت توانسته مظهر اسمای حسنا الهی گردد. این مظهریت، ولایت و تقرب به بارگاه ربوبی را، که همان کمال و خواستی فطری انسان هاست، در پی دارد. انسان واصل به خدا پیوسته و وظیفه دستگیری و هدایت دیگران را به عهده دارد، علاوه بر اینکه مجرای وصول فیض الهی به دیگران می باشد. بنابراین، هر کس مرید وی گردد و ملاک تشخیص ارزش ها از ضدارزش ها را حرکات و سکنات وی قرار دهد، در همان راستا و به همان اندازه تبعیت و الگوگیری، خود را به قرب الهی می رساند.

عرضه به قرآن کریم

قرآن کریم در زمان معاصر تنها کتاب انسان ساز است که از سوی سازنده و پرورنده انسان در اختیار بشر نهاده شده تا راهکار استفاده بهینه از خود و طبیعت، نیز ارتباط بهینه با خدا، خود و دیگران را بدو بیاموزد. سایر کتب مقدس

شاهدانش بی‌نور (بدون اثر) نمی‌کند و نشانه نجاتی است که هر آنکه شیوه و روش آن را قصد نماید، گمراه نخواهد شد و هر آنکه به ریسمان نگه‌دارنده‌اش بی‌او یزد، به هلاکت نمی‌رسد و قرآن را ابزار وصول به شریف‌ترین منزل‌های کرامت و نردبان بالارفتن بدان به محل سلامت و سبب نجاتی در عرصه قیامت و وسیله‌ای برای ورود به نعمت‌های خانه پایدار، قرار داده‌ای.

خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و با قرآن سنگینی بار گناهان را از ما بردار و نیکویی آبرومندی نیکان را به ما هدیه نما و ما را به روش آنان که شب‌زنده‌دارند و روز را به عبادت می‌پردازند آگاه نما، تا خود را بیدین وسیله از هر پلیدی پاک کرده و ما را به روش کسانی که با نور قرآن نورانی شده و آرزوها، ایشان را از عمل باز نمی‌دارد و (آرزوها) با نیرنگ‌های فریبنده‌اش راه کمال ایشان را قطع نمی‌کند، آگاه نما و در تاریکی‌های شب، قرآن را مونس ما و از دل بردن‌های شیطان و خطرات و سوسه‌هایش، نگهبان؛ و از انتقال گام‌هایمان به معاصی، بازدارنده؛ و زبانمان را از فرو رفتن در باطل، بدون آفت، لال‌کننده و اعضای ما را از ارتکاب گناهان نگه‌دارنده و برای غفلت از عبرت‌گیری، کنارزننده قرار ده. و صلاح ظاهر ما را با قرآن مستدام و خطرات و سواوس را از صحت باطن ما، محو نما و با قرآن پلیدی‌های قلوبمان و وابستگی‌های بارهایمان را شست‌وشو ده و اموری را که در آن اختلاف داریم، با آن به هماهنگی برسان و جایگاهی را که بر تو تشنه عرضه می‌شویم، با قرآن به سیرابی برسان و با پوشش‌های امنیت، در روز زاری بزرگ در محشر، ما را بپوشان و ما را از کارهای سرزنش‌شده و اخلاق پست دور کن و از خواری کفر و انگیزه‌های نفاق نگه دار، تا اینکه در روز قیامت به سوی رضوان و بهشت ما را رهنمون گشته و در دنیا ما را

ادیان در گذر زمان دچار نابودی، بازنویسی، تحریف‌ها و بدعت‌ها شده‌اند. به همین دلیل، نمی‌توان آنها را به خالق هستی نسبت داد، برخلاف قرآن کریم که در طوفان حوادث، در پرتو عنایات الهی از دستبرد شیاطین در امان مانده و انتساب آن به الله تعالی قطعی است.

یک مسلمان به توصیه قرآن و سنت، خود را موظف به قرائت قرآن کریم و عرضه حالات و افعال خود به آن کتاب الهی می‌داند. «عرضه» به این معناست که به هر کریمه‌ای که می‌رسد، آن را بر خود منطبق نماید تا ببیند طبق آن عمل می‌نماید یا خیر؟! به عبارتی، آیا خودش از مصادیق آن می‌باشد یا خیر؟! اگر عامل بدان است، شاکر باشد، وگرنه مقید شود که عامل به آن گردد. بخش معظم این کتاب تحریف‌ناشده الهی، تعالیم اخلاقی است؛ اگرچه می‌توان ادعا کرد که سایر تعالیم عقیدتی آن نیز ریشه اخلاق و ضامن اجرای تعهدات اخلاقی و نیز احکام فقهی آن ابزاری برای وصول به کمالات اخلاقی محسوب می‌شوند. بنابراین، تمامی آیات قرآن کریم، مستقیم یا غیرمستقیم، ملهم سازندگی انسان از طریق آموزش ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و ارائه الگوها و عبرت‌هایی واقعی و کارآمد برای انسانیت انسان است. علاوه بر اینکه اصل نگاه به قرآن و قرائت آن - هرچند عرضه‌ای در کار نباشد - ارزش و در حد خود انسان‌ساز می‌باشد. پس معظم تعالیم اخلاقی مسلمانان برگرفته از تعالیم مستقیم الهی و الگوگیری از سیره نبوی و ولوی است که ایشان نیز قرآن ناطق و آئینه عملی دستورات الهی محسوب می‌گردند.

«قرآن را نوری قرار داده‌ای که با تبعیت از آن در تاریکی‌های گمراهی و جهالت، هدایت را می‌یابیم و شفایی است برای کسی که با تصدیق، به تلاوت آیاتش گوش جان سپرد و میزان عدالتی است که زبانش از بیان حق باز نمی‌ماند و نور هدایتی است که براهینش را از

از غضب و تعدی از حدودت بازدارد (صحیفه سجادیه، ۱۳۸۶، دعای ۴۲، ختم قرآن، بند ۳-۱۲).

کشف و شهود (الهامات الهی)

علاوه بر هدایت تکوینی عام، کل موجودات که مرشد همه موجودات امکانی به سوی اهداف منظور از خلقت هریک از آنهاست؛ نیز علاوه بر هدایت تشریحی عام، که کل انسان‌ها را مخاطب ارشاد خود از طریق احکام و معارف عالی و حیانی می‌نماید، خداوند دارای یک عنایت و هدایت پاداشی خاصی است که پاداش اهتدا و اطاعت مؤمنان از هادیان راه الهی است. در این مرحله، هیچ‌یک از ابزار قبلی، یعنی حس و تجربه‌ی ظاهری، عقل، فطرت یا وحی دخیل نیست. در این طریق، تشخیص خوب و بد یا شناسایی حقایق عالم هستی، از راهی مرموز و غیرقابل توضیح (الهامات غیبی) برای عارف سالک روشن و واضح گشته و التزام به تبعیت از آن بر دلش مستولی می‌گردد.

الهام، در لغت به معنای انداختن مطلب در نفس است و در اصطلاح، نوعی اخبار الهی و افاضه بر دل انسان است که او را به انجام یا ترک عملی فرامی‌خواند. الهام به دو صورت باواسطه و بی‌واسطه رخ می‌دهد. الهام با واسطه، توسط فرشته‌ای القا می‌شود که شخص او را نمی‌بیند یا با صدایی صورت می‌گیرد که از شخصی شنیده و معنای مقصود از آن فهمیده می‌شود. در الهام بی‌واسطه، بنده در ارتباط مستقیم با خالق هستی قرار می‌گیرد. اگرچه وحی و الهام هر دو پیامی مرموز و غیرطبیعی از سوی خداوند متعال می‌باشند، لکن با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند؛ از جمله:

۱. وحی از خواص نبوت است، اما الهام یکی از ابعاد ولایت. بنابراین، نزول وحی با خاتمه نبوت، پایان یافته است، ولی چون ولایت خاتمه نیافته است، الهام که از

خواص آن است ادامه دارد. بلکه ممکن است برای برخی افراد مستعدمانند مادر حضرت موسی علیه السلام نیز حاصل گردد.

۲. وحی همواره برای پیامبر قابل تشخیص است؛ یعنی در مورد وحی، پیامبر می‌داند که قطعاً از جانب خداوند در حال دریافت پیامی است؛ لکن در مورد الهامات ممکن است در ابتدا، فرد دریافت‌کننده دچار شک و تردیدهایی بشود و سپس با قرائنی به یقین برسد که این مطلب حاصل الهام رحمانی است، نه وساوس شیطانی.

۳. محتوای وحی، در اغلب موارد، احکام و معارف کلی ضروری برای کمال و رشد انسان است؛ به همین جهت، پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه دارد وحی را به مردم برساند، اما الهام، حتی برای پیامبران، شخصی و موردی است و صاحب آن، وظیفه‌ی ابلاغ آن را ندارد.

۴. محتوای وحی برای غیرگیرنده آن نیز حجت است، ولی الهام فقط برای صاحب آن یقین‌آور است. البته الهام انسان کامل به جهت عصمت وی، برای دیگران نیز می‌تواند حجت قرار داده شود.

راه تمییز الهامات رحمانی از القائنات شیطانی (عرفان صادق از عرفان کاذب!)

از آنجاکه ممکن است القائنات شیطانی با الهامات رحمانی (ربانی) خلط شود، در روایات، محک آیات قرآن، سنت قطعیه و عقل و فطرت سلیم، برای تمییز القای رحمانی از شیطانی تعیین شده است. مثلاً، اگر یک القا (الهام) با شریعت یا عقل یا فطرت ناسازگار باشد، باید آن را رها و فراموش نمود، لکن اگر در تضاد با این‌ها نباشد، قابل توجه و پیگیری است. القا در قلب گاه ممکن است در پی دیدن صحنه‌ای خاص یا مطالعه‌ی کتب و مانند اینها حاصل شود. به عبارتی، گاه بیان یا قلم افراد گویای مطالب رحمانی یا وساوس شیطانی شده و قلب‌های مستعد را به

خواننده را برای مطالعه میخکوب کرده و تا آخر با بیان سحره خود همراه می‌نمایند. در این زمینه، مودیانه عقل و احساسات وی را تحت کنترل درآورده و دیانت و فطرت او را می‌ربایند. نیروی وی را به اجرای منویات خود، از جمله انزوا و سکوت مطلق و عدم دخالت در سیاست ملی و جهانی، می‌کشاند و اهداف سردمداران استکبار و صهیونیزم جهانی را محقق نموده و این شیاطین را به اهداف پلیدشان می‌رسانند.

طالب کمال وقتی به خود می‌آید که عقل و دیانت، بلکه دنیای خود را باخته و هیچ آرامش و طمأنینه و تعالی را در خود احساس نمی‌کند، بلکه گاه هیچ راه بازگشتی برای خود نمی‌بیند و در نهایت ناامیدی، به انتحار یا مواد افیونی روی آورده و خود را بدین شکل از سرخوردگی و معضلاتش می‌رهاند! در ذیل، فهرستی از این دست کتب ضالّه که همه توسط دکتر محمد رضا آل یاسین ترجمه و توسط نشر «هامون» در میان عموم طبقات ایران زمین، با قیمت نازل! پخش می‌شوند و دست به دست می‌گردند، می‌آید. در عین اینکه اذعان داریم اینها تنها گوشه‌ای از این تلاش مذبحخانه است، لکن به مثابه مشت نمونه خروار، می‌باشد:

وجود مستعالی انسان، تصمیم بگیرید آزاد باشید؛ سررشته زندگی خود را در دست بگیرید؛ معمار سرنوشت خود باشید (نه اصل معنوی برای دستیابی به خواسته‌ها و آرزوها)؛ اندیشه‌ای مانند‌گار (تحلیل افکار پیشوایان و فرزندان عالم)؛ عظمت خود را دریابید؛ باور کنید تا ببینید (راه دگرگونی خویشتن)؛ ۱۰ راز موفقیت و آرامش درونی؛ ۱۰۱ راه برای دگرگونی زندگی شما؛ همه هستی [حتی خداوند] در درون شما است. همه کتاب‌های مزبور را دکتر وین دایر (صهیونیستی که عرفان قبالا را ترویج می‌نماید!) تألیف نموده است.

نیز کتاب کوچک عقل و خرد از دالایی لاما، راهنمای

سمتی که می‌خواهند سوق می‌دهند. امروزه رسانه‌ها بخصوص فیلم‌های سینمایی و سریال‌ها در این زمینه نقشی شگفت‌آور ایفا می‌نمایند!

در دنیای بحران‌زده امروز، نیاز به پیگیری آرامش روحی و روانی، نمود بیشتری یافته و همین امر سبب سوءاستفاده فرصت‌طلبان بی‌شماری شده است تا به اسم راهکار کسب آرامش و رسیدن به تعالی انسان، هرگونه الحاد و آموزه‌های روان‌کاوانه و روان‌شناسانه را در قالب‌های مختلف و بیانات و اشکال متفاوت روانه بازار نشر و پخش و جذب نمایند! این معضل با عنوان «عرفان‌های کاذب» در محافل علمی و دینی معرفی شده و مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد. موفقیت اینها در غنای آموزه‌هایشان نیست، بلکه در کاستی و دریغ علمای شیعه از ارائه صحیح و جامع تعالیم غنی ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد.

بلکه برخی عرفا اساساً دستیابی به مقام خلافت الهی را مختص انبیای عظام و حداکثر ائمه دانسته و انسان‌های عادی، حتی علمای وارسته و برخی امام‌زادگان را از این مقام معزول می‌نمایند. برخی دیگر، آن‌قدر دستیابی بدان را عنق‌ای غیرقابل شکار یا وادی حیرت و دیوانگی و مانند آن معرفی می‌کنند که هرگونه رغبتی را برای پیگیری این منازل در نطفه خفه می‌نمایند. برخی دیگر، تعالیم عرفانی را آن‌قدر با اصطلاحات دست‌وپاگیر و پیچیده همراه می‌کنند، که برای نوع مردم، بلکه تحصیل‌کردگان حوزوی قابل فهم و درک و پیگیری نیست!

این در حالی است که نوع تعالیم عرفان‌های کاذب، جذاب، مطابق گرایش‌های جدید عموم مردم، و همخوان با اغلب فرهنگ‌ها بوده و برای نوع مخاطبان قابل فهم و اجرا می‌باشد. بسیاری از این تعالیم موهن و الحادی در قالب دین یا به شکل رمان و داستان و خاطره، همراه با شعر و تکرار و تبیین بسیار ارائه می‌شوند، به گونه‌ای که

ایمان و یقین

با توجه به معرفت‌شناسی اسلامی، روشن شد که مهم‌ترین تفاوت و وجه امتیاز انسان بر سایر مخلوقات، حتی ملائکه، یکی قوهٔ تعلیم و تعلم به انحای مختلف است و دیگری، روح و نفخهٔ خاص الهی است که بدون وساطت ملک یا چیز دیگری بر جسم مادی او دمیده شده و با خود فطرت الهی را به همراه دارد؛ فطرتی که نقش الهامگر درونی را ایفا نموده و با الهامات الهی خود، او را از حیز حیوانیت بالاتر برده و به او این امکان را می‌دهد تا الهامات بیرونی رحمانی را نیز دریافت نماید و بتواند از ملک افزون شود.

بالاترین مرحلهٔ شناخت، یقین است که ضد شک و تردید است؛ یعنی گاهی علم به مرتبه‌ای می‌رسد که نفس به آن اطمینان پیدا می‌کند و در قلب رسوخ می‌یابد و همان‌طور که عقل به آن یقین قطعی دارد، قلب نیز آن را تصدیق می‌کند؛ این حالت، همان است که در اصطلاح «ایمان» نامیده می‌شود (ر.ک: مظاهری، ۱۳۸۳، ص ۱۹-۲۰). در معارف دین، ایمان به این صورت تبیین می‌شود: انسان به مقامی برسد که تمامی اشیا و مسبب همهٔ آنها را خداوند بداند و به واسطه‌ها توجه نکند. بداند هر اندازه اعمال صالح و نیک انجام بدهد، پاداش آن را دریافت خواهد نمود و هر اندازه عمل ناپسند مرتکب شود، جزای آن را خواهد دید. سپس به اینکه خداوند بر تمام حالات او آگاه است و اسرار درون و باطن او را می‌شناسد و بر افکار او واقف بوده، معرفت یابد، تا در همهٔ حالات و اعمال، آن‌گونه خداوند را عبادت کند که گویا او را می‌بیند. وقتی نبی اکرم ﷺ از جبرئیل منظور از «احسان» را می‌پرسند، جواب دهد: «بأن تعبد الله كأنك تراه، فان لم تکن تراه فأنه یراک» (ر.ک: عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۵۳).

نیز وقتی ذعبلب از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: آیا

کسب قدرت و نفوذ در دیگران از جیمز فلینت، بر فراز قلهٔ موفقیت از گیلیان باتلر، توان بی‌پایان؛ و نیز زندگی سالم از آنستونی رابینز، سیرری در کمال فردی؛ و نیز هواداران سینه‌چاک از کنت بلانکارد و صدها کتاب از این دست که بارها، با شمارگان بالا (بعضاً تا ۲۰ بار) تجدید چاپ شده، در دسترس آسان جوانان و میان‌سالان تشنهٔ کمال و تعالی و آرامش! قرار می‌گیرد و به جای تعالی و تکامل، مرموزانه ایشان را به سقوط و انحطاط می‌کشاند.

در این میدان ستیز، عرفان شیعی به چالش کشیده شده و گاه ماهرانه توسط همین شیادان صیاد انسانیت، به نوعی مورد سوءاستفاده، بلکه تمسخر واقع شده است. ارزش‌ها و ضدارزش‌هایی که این مکاتب ارائه و ترویج می‌نمایند، تنها مفید مشغولیت (تغافل از مشکلات و گرفتاری‌ها) و احیاناً آرامش موقتی و مقطعی است که در نهایت، بحران را تشدید و به بیغوله‌های داروهای روان‌گردان و نشاط‌آور و مانند اینها سوق می‌دهد.

بدین‌روی، بر یکایک صاحب‌نظران لازم است تا در حدّ توان به مصاف این جریان حساب‌شده آمده و با تبیین بهینه و به‌روز و جوان‌پسند، تعالیم ناب انسان‌ساز قرآن و سنت را به دور از اصطلاحات پیچیده و لاطائلات برخی صوفیان، به این انبوه تشنگان معرفت و تعالی و تکامل در سراسر جهان ارائه و ایشان را از سرچشمهٔ حیات، یعنی شریعت ناب اسلام، سیراب نمایند. محورهای عرفان اصیل شیعی، زهد، ورع، تقوا، التزام به شریعت، انس راز و نیاز با حق تعالی، تهجد و خلوص؛ در عین فعالیت‌های عادی روزمره، حضور در اجتماع مسلمانان، دخالت در سیاست و رسیدگی به احوالات در ماندگان می‌باشد؛ اما محورهای عرفان‌های کاذب بر تمرکز حواس، تلقین، غناء، عیاشی، درون‌گرایی، انزوا از اجتماع می‌چرخد!

طریق عبادت و بندگی امکان‌پذیر نیست. عبودیت زمینه‌ساز تقرب الهی است؛ زیرا انسان زمانی می‌تواند یقین کسب کند که نفسش از آلودگی‌ها و رذایل اخلاقی پاک شود که عبادت در برابر این آلودگی و تیرگی‌ها، نافع شده و شایستگی نفس را برای افاضه یقین از جانب خداوند بیشتر می‌کند (ر.ک: مظاهری، ۱۳۸۳، ص ۱۹-۲۰).

مراتب و درجات یقین بی‌شمار است و افراد مؤمن و اولیای الهی هرکدام صاحب مرتبه‌ای از آن هستند. اما علمای بزرگ اخلاق و عرفان، یقین را به‌طور کلی به سه قسم تقسیم می‌کنند: ۱. علم‌الیقین؛ ۲. عین‌الیقین؛ ۳. حق‌الیقین که ثمره‌الای عبودیت، همین حق‌الیقین است که مختص مقربان الهی است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶).

در مرحله علم‌الیقین، انسان در تمام مراتب و حالات، خداوند را حاضر و ناظر می‌بیند و در مرحله دوم، یعنی عین‌الیقین، انسان با نور علم‌الیقین به طرف حقیقت سیر می‌کند و به تمام حقایق الهی، مثل برزخ، قیامت و بقای روح و ملائکه و غیب و مانند اینها یقین پیدا می‌کند و در مرتبه سوم که انسان به مقام والای قرب الهی می‌رسد، تمام حقایق را در حقیقت وجودی خود به صورت علم حضوری دریافت می‌کند؛ یعنی برخلاف علم حصولی - که نیاز به تصور و تصدیق و منطقی فکر کردن دارد - به خارج آگاه می‌گردد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۶۲). امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر تمام حجاب‌ها و

پرده‌ها کنار رود، بر میزان یقین من افزوده نخواهد شد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۹۹). این مرتبه که محصول برجسته عبودیت است، جایی برای تصور تدبیر و ربوبیت دیگری نمی‌گذارد؛ یعنی انسان هر کار خیری را هم که با توان ادراکی و تحریکی خود انجام می‌دهد، ملک و ملک خدا می‌داند؛ زیرا سراسر جهان کارگزاران خداوند

پروردگارت را دیده‌ای؟ فرمودند: «أفأعبد ما لأری؟ لم تره العیون بمشاهدة العیان و لكن تراہ القلوب بحقائق الإیمان» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۰۴؛ ج ۱۰، ص ۱۱۸)؛ آیا من آنم که آنچه را نبینم، پیرستم؟! دیده‌ها او را نمی‌بینند و لکن قلب‌ها با حقایق ایمانی وی را درمی‌یابند. یقین ایمانی ما در عمل به ارزش‌های انسانی - الهی و عامل وصول به هدف نهایی خلقت انسان است.

قرآن کریم علت اعطای موهبت «امامت باطنی» به انبیا و اولیای الهی را اینچنین بیان می‌کند: «برای اینکه در راه حق صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند» (سجده: ۲۴). یکی صبر در راه خدا، که منظور از آن، استقامت و ایستادگی در تمام امتحانات الهی است که در مسیر عبودیت برای بنده پیش می‌آید و دیگری، یقین است که عبد خدا باید پیش از تمام مراحل کسب کرده باشد. نقش یقین در تمام ابعاد ولایت تکوینی به حدی است که هر قدر میزان یقین افراد بیشتر باشد، قدرت ولایت و نفوذ آنان در عالم تکوین فراتر خواهد رفت. وقتی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حالات حضرت عیسی علیه السلام و مسئله روی آب راه رفتن وی مطرح شد، فرمودند: «اگر یقین او از این مرتبه بالاتر می‌رفت، روی هوا حرکت می‌کرد» (شیخ مفید، ۱۳۸۶، ص ۲۹۳). بنابراین، هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهی، بیشتر گردد، جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۰۰).

راه تحصیل یقین، عبادت خالصانه است: «دائم به پرستش پروردگارت مشغول باش تا به مقام یقین دست یابی» (حجر: ۹۹). معنای آیه این نیست که وصول به یقین غایت عبادت است، به گونه‌ای که اگر کسی به یقین رسید، می‌تواند عبادت را رها کند، بلکه مراد این است که یکی از منافع عبادت، یقین است و به دست آوردن آن جز از

تشخیص دهد؛ چهارم، با شناخت خیر حقیقی برای بشر، به این نتیجه برسد که کدام یک برای او، در این موقعیت بهترین خیر است؛ پنجم، اینکه بتواند با عرضه به کرائم قرآنی، بین این توانایی‌ها تلفیق و جمع کند.

این توانایی خود نیازمند استاد و آموزش با برنامه یا توجه به سیره معصومان علیهم‌السلام است و با به‌کارگیری عقل عملی به ظهور می‌رسد. هرچه انسان در ارتقای فعالیت عقل عملی خویش به پیش می‌رود، احکامش مرتباً حکم و اصلاح شده و بیشتر به شرایط خاص هر حکم متنبه می‌شود و در نتیجه، از احکام اولیه بسیط‌تر که تابع قاعده بودند، به احکامی دست می‌یابد که چنین شکلی را ندارند، بلکه پیچیده‌تر و غیرقاعده‌مند هستند. این همان رشد در عقل عملی است. انسان دارای عقل عملی، انسانی است که می‌داند در هر مرتبه از چه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف بالاتر استفاده کند. پس ما نمی‌توانیم تابع محض خواسته‌های حیوانی - شهوانی خود باشیم، بلکه خواسته‌ای که از سر درایت و تأمل باشد سزاوار توجه و اقدام است (ر.ک: شهریاری، ۱۳۸۵، ص ۹۵-۹۹ و ۱۰۳-۱۰۴).

هستند و ممکن بود خداوند متعال با توجه به ضرورت وجود آن عمل خیر در نظام هستی، آن را با چشم و گوش و اعضای شخص دیگری انجام دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۹۲). پس جایی برای شرک، غرور یا تکبر و استکبار باقی نمی‌ماند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در معرفت‌شناسی اسلامی مجراهای شناخت، بسی فراتر از تجربه یا عقل‌ابزاری است. در پرتو فطرت، الهامات الهی، وحی و عقل کلی، انسان به معارفی دست می‌یازد که از دسترس عقل متعارف و تجربه برون است. این معارف فراطبیعی ارزش‌هایی برای انسان می‌آفریند که بسی متمایز از ارزش‌های یک تجربه‌گراست. ارزش‌ها و ضدارزش‌های اخلاقی و اجتماعی مسلمانان مبتنی بر دین و دست‌گیری لحظه به لحظه اله و قرآن کریم اوست. این امر منافاتی با فطری و عقلانی بودن اصول کلی اخلاق ندارد؛ زیرا آن نیز جزء اراده تکوینی اله برای ایجاد زمینه‌گرایی انسان‌ها و گردن نهادن ایشان به تعالیم تشریحی اله می‌باشد. پس تجربه، عقل و فطرت تکوینی و وحی تشریحی و هدایت جزایی (کشف و شهود) مکمل یکدیگر برای در پیش گرفتن راه سعادت و کمال انسانیت تا وصول به مقام خلافت و رضوان الهی می‌باشند.

باور یک فرد به خیر بودن امری برای او در یک موقعیت خاصی که قرار گرفته، تنها در صورتی عقلانی است که فرد واجد پنج توانایی باشد: اول، توانایی بر توصیف موقعیت خاص خودش که به انجام آن فعل مربوط می‌شود از راه تجربه و تمرین و ممارست؛ دوم، توانایی بر استدلال عقلانی بر صحت‌گزینش خود؛ سوم، باید بتواند از طریق فطرت، الگوهای مناسب انسانیت و متون دینی و مواعظ اخلاقی خیر حقیقی و واقعی را

منابع

- صحیفه سجاده، ۱۳۸۶، ترجمه احمد سجادی، تهران، پیام آزادی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، تفسیر تسنیم، چ سوم، قم، اسراء.
- ، ۱۳۸۲، رَحِیقِ مَخْتوم، شرح حکمت متعالیه، قم، اسراء.
- ، ۱۳۸۶، شمیم ولایت، قم، اسراء.
- خدادادی، مریم، ۱۳۸۹، «مبانی پدیدارشناسی اخلاق»، نقد و نظر، سال پانزدهم، ش ۹۰، ص ۱۵۳-۱۷۶.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۲، فطرت و اخلاق، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- شهریاری، حمید، ۱۳۸۵، فلسفه اخلاق در تفکر غرب: از دیدگاه السدیر مک‌ایتنایر، تهران، سمت.
- طالبی، محمدحسین، ۱۳۹۰، «نقد و بررسی آموزه قانون طبیعی از آغاز مسیحیت تا پایان قرون میانه»، حکومت اسلامی، ش ۵۹، سال شانزدهم، ش ۱، ص ۶۱-۷۸.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی.
- عروسی حویزی، عبدالعلی جمعه، ۱۴۱۵ق، تفسیر نورالثقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.
- علیدوست، ابوالقاسم، ۱۳۸۱، فقه و عقل، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۵، اصول کافی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، بحارالانوار، چ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۳، میزان الحکمه، قم، دارالحدیث.
- مظاهری، حسین، ۱۳۸۳، کاوشی نو در اخلاق اسلامی، قم، ذاکر.
- مفید، محمدبن محمدنعمان، ۱۳۸۶، امالی، ترجمه کریم فیضی، تهران، کتابچی.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۲، شرح جنود عقل و جهل، چ هشتم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.